

# نظام تربیت شهروند

نوشته آلن دوبنوا

ترجمه بزرگ نادرزاد

دموکراسی وکالتی - دموکراسی شراکتی

۴۳

نظام دموکراسی مبتنی بر انتخاب نماینده ذاتاً نظامی لیبرال و بورژواست. در این نوع دموکراسی، نمایندگان که توسط مردم انتخاب می‌شوند مختارند به این که اراده مردم را توسط حکومت به منصفه اجزا برسانند. این گونه دموکراسی رایج‌ترین نوع رژیم سیاسی در کشورهای غربی است. یکی از نتایج رواج این شیوه حکومت این است که مردم عادت کرده‌اند به این که مفاهیم دموکراسی و انتخاب نماینده از طرف ملت را کم و بیش امری مترادف تصور کنند. اما اگر در تاریخ تحول فکر سیاسی نظر کنیم می‌بینیم که این طور نیست.

هابز و لاک، دو نظریه‌پرداز بزرگ مفهوم نمایندگی مجلس در رژیم دموکراسی هستند و هر دو

---

این ترجمه متن مقاله‌ای است که یک متفکر فرانسوی به نام ALAIN de BENOIST در مجله PAGINE LIBERE چاپ رم در ماه ژوئن ۱۹۹۳ نوشته. آلن دبنوا از اندیشه‌وران مهم جماعت مرستوم به «راست اندیشان طراز نوین» و عضو «گروه تحقیق و مطالعه در تمدن اروپاست: GRECE». ویژگی اساسی این مکتب فکری باز بودن درهای آن به روی کلیه علوم و افکار و ادیان است و مفهوم هویت ملی را مثل یک درخت می‌داند که زندگی و مرگش منوط به ریشه آن است. مسیحیت را عنصر الحاقی در تمدن اروپائی می‌داند و بازگشت به اعتقادات دینی و اساطیری اروپایی باستان را از لوازم رجوع به هویت فرهنگی خالص آن قاره کهن سال می‌انگارد و منادی روح اخوت میان شهروندان است.



• دکتر بزرگ نادرزاد

اعتقاد دارند به این که مردم حق حاکمیت خود را به موجب قراردادی به حاکمان و فرمانروایان تفویض می‌کنند. البته از لحاظ هابز این گونه تفویض نام و تمام است. اما این گونه تفویض قدرت اصلاً به دموکراسی که منتهی نمی‌شود هیچ. نتیجه متضادش این می‌شود که یک پادشاه قدرت مطلقه پیدا می‌کند. اما از لحاظ لاک و گذاری قدرت مشروط است. یعنی مردم به شرطی از حق حاکمیت خود می‌گذرند که تضمیناتی در خصوص حقوق بنیادی خود و آزادیهای فردی بگیرند.

در همین زمینه روسو حرف دیگری دارد. می‌گوید اساساً رژیم مبتنی بر انتخاب نماینده ضدموکراسی است و مردم با حاکم وقت عقد قرارداد نمی‌کنند و روابط آنها منحصرأً مناسبات قانونی است. پادشاه چیزی جز مجری منویات مردم نیست و قوه مقننه صاحب و معتزضی جز مردم ندارد. حاکم صاحب آن قدرتی نیست که اراده عمومی (یعنی مردم) به وی داده است. در واقع خود مردم حکومت می‌کنند منتهی از خلال یا توسط شخص حاکم. استدلال روسو خیلی ساده است. می‌گوید اگر مردم نماینده انتخاب کنند. نمایندگان صاحب قدرت خواهند بود. در این صورت مردم، دیگر حاکم و صاحب قدرت نخواهند بود. زیرا اساساً حاکمیت مردم ذاتاً نیز قابل تقسیم و غیر قابل انتقال و تفویض است. بنابراین اگر مردم برای خود نماینده‌ای انتخاب کنند خود را از حق حاکمیت ذاتی خود محروم کرده‌اند. روی این اصل اگر ما بپذیریم که دموکراسی رژیم مبتنی بر حاکمیت مردم است، جز آن که حق را به روسو و فلسفه سیاسی بدسیم

دموکراسی صورتی از حکومت است که قائل به همانندی و تشابه شخصیت حاکم و محکوم است یعنی دموکراسی حکومتی است که در آن اراده عمومی تبدیل می‌شود به قانون و قانون هم اجرا می‌شود. شهروندان به این اعتبار که اعضای واحد سیاسی یگانه‌ای هستند و حاکم و محکوم هم شبیه یکدیگر هستند پس کلیه شهروندان جوهر برابر دارند. گفتن این که مردم ذاتاً حاکمیت ندارند، حاکمیت، رسالت و هدف آنهاست به این معنی است که اقتدارات حکومتی و قوانین موضوعه از مردم ناشی می‌شود و نتیجه این می‌شود که حکمرایان عاملان اجرائی هستند و باید خود را با مقاصد معین شده از طرف مردم (یعنی به نظر روسو: اراده عمومی) تطبیق دهند و بنابراین نقش نمایندگان باید تا حد ممکن تقلیل داده شود. به محض این که مسائلی از نوع اهداف عالی حکومت مطرح شود و این اهداف منطبق با اراده مردم نباشد مشروعیت اختیارات نمایندگان تمام می‌شود.

اما در روزگار ما، قضایا، درست به عکس آن چه می‌بایست باشد شده است. یعنی در دموکراسی‌های لیبرال-اولویت به اصل وکالت و به عبارت دقیق‌تر به اصل نمایندگی «تجسمی» داده شده است. غرض از این اصطلاح غریب این است که در دموکراسی لیبرال، نماینده مردم فقط برای این نیست که اراده انتخاب کنندگان خود را نمایندگی کند بلکه به صرف این که منتخب مردم است تجسم کننده منتخبین خود به شمار می‌رود. معنی این مطلب این است که وکیل در امر انتخاب خود به عنوان وکیل، مجوزی پیدا می‌کند که به او مجال می‌دهد تا نه به اراده انتخاب کنندگان خود بلکه به اراده شخص خود عمل کند. به عبارت دیگر رایی که به او می‌دهند او را مجاز می‌کند به این که هر چه صلاح دانست بکند.

این خصوصیت منشاء انتقاداتی است که در گذشته به نظام پارلمانی وارد آمده و امروزه دوباره تحت عناوین «نارسایی‌های دموکراسی» و «بحران در امر انتخاب نمایندگان مجلس» بروز کرده است.

در نظام مبتنی بر انتخاب نماینده، چون انتخاب کننده از راه انتخابات اراده سیاسی خود را به وکیل منتخب خود واگذار می‌کند، مرکز ثقل قدرت متمرکز می‌شود در دست نمایندگان و احزابی که نمایندگان عضو آنها هستند. و نه متمرکز در دست خود مردم. و لذا طبقه سیاسی (یعنی طبقه حکومتگر) تبدیل می‌شود به حمایت معدودی آدم حرفه‌ای که مدافع منافع شخصی خود می‌شوند و این کار را در یک محیط مشحون از بی مسئولیتی و بی نظمی و درهم برهمی انجام می‌دهند.

اما این نکته را هم به آن چه گذشت باید افزود: در جامعه‌ای که چند نفر آدم که صاحب قدرت تصمیم‌گیری می‌شوند، این قدرت را بیشتر از راه نصب در یک منصب و یا از طریق اتفاق آراء گروهی که این آدمها جزء آن هستند به دست می‌آورند تا از راه انتخابات، یعنی خلاصه گروه

معدودی از کارشناسان و متخصصان اداره امور کارها را در دست دارند. هر چند که لیبرال‌ها مدام در مناقب دولت مبتنی بر حقوق سخن می‌گویند اما به نظر نمی‌رسد که این نوع دولت قادر به درست کردن وضع نامطلوب موجود باشد. زیرا که دولت حقوقی بنا به تعریف مجموعه‌ای است از قواعد و روشها و اساساً بی‌اعتنا به اهداف اندیشه و عمل سیاسی است.

ارزشهای معنوی در حوزه فعالیت‌های آن ریشه ندارند و به این ترتیب تعارض منافع نقش اساسی را بازی می‌کنند. در دولت حقوقی، قوانین صرفاً به این جهت حقانیت و مشروعیت دارند که قانونی هستند یعنی صرفاً انطباق دارند با شرایطی که برای احراز آنها در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. و بنابراین مشروعیت و حقانیت تقلیل می‌یابد یا مترادف می‌شود با قانونیت. یعنی مفهوم مشروعیت فرو کاسته می‌شود به مفهوم قانونیت. این گونه تلقی قانون مدارانه از مفاهیم مشروعیت و حقانیت کاری نمی‌کند جز این که نهادهای قانونی موجود را احترام کند. انگاری که این گونه نهادها خود غایت فی حد ذاته هستند بدون این که احتیاجی باشد به این که اراده عموم عملکرد آنها را مراقبت و مواظبت بکند.

اما در دموکراسی مشروعیت قدرت فقط منحصر به این نیست که منطبق با قانون باشد یا با قانون اساسی انطباقی داشته باشد. در دموکراسی مشروعیت قدرت در درجه اول ناشی از این است که عملکرد حکومت تطبیق کند با مقاصد و غایاتی که اراده عمومی برای حکومت تعیین کرده است. بنابراین مفاهیم عدالت و اعتبار. قوانین نمی‌توانند به طور کامل در بدنه «دولت حقوقی» جایگیر و متقرّر و یا حاصل قانون‌گذاری حزب فائق باشد: همین‌طور است قضیه مشروعیت حقوق. به صرف وجود یک کنترل قضائی مشروعیت حقوق تضمین نمی‌شود. برای این که حق و حقوق مشروعیت پیدا کند باید که غایات و مقاصد عالی آن معطوف به انجام خدمت در راه خیر عامه باشد. و سرانجام آن که زمانی می‌توان از مشروعیت قانون اساسی صحبت کرد که آمریت اقتدارات هیئت موسسان قانون اساسی به حدی محرز باشد که همیشه بتواند صورت و محتوای قانون اساسی را تغییر دهد. معنای این قضیه این می‌شود که قدرت موسسان به موجودیت خود ادامه می‌دهد و برتر از متن قانون اساسی و قوانین بنیادی باقی می‌ماند حتی در موقعی که قوانین اساسی از «قدرت موسسان» نشئت می‌گیرند.

البته بدیهی است که هیچ وقت نمی‌توان به طور کامل از اندیشه انتخاب وکیل چشم پوشید زیرا که اندیشه اکثریت حاکم در جوامع جدید با اشکالات غیر قابل حلی مواجه خواهد شد. با این وصف، هر چند که قضیه نمایندگی حکایت کاجی بعضی هیچی است اما اصل دموکراسی محدود به آن نمی‌شود. نقایص قضیه نمایندگی را می‌توان تا حد زیادی از طریق به کار گرفتن دموکراسی تشریحی که دموکراسی انداموار (ارگانیک) و متجسم هم نامیده می‌شود تصحیح و تکمیل نمود. یک چنین

«توجه» و جهت دادن و هدایت به این سمت، امروزه روز واجد ضرورت و فوریت افزاینده‌ای شده و علت آن تحول کلی جوامعی است که در آن زندگی می‌کنیم.

ساخت‌های نهادی، سوابق ایام که توسط نقدپردازان بزرگ دموکراسی تأسیس شده بود فرو ریخت. مردم وکیل انتخاب کن، به تدریج، از احزاب سیاسی متعارف روی گردانده‌اند. نهضت‌های معطوف به تأسیس انواع انجمن‌ها شکفته شده‌اند. حرکات جدید اجتماعی و سیاسی که اصلاً مدافع منافع و مصالح مردم نیستند و به ارزش‌های وجودی (اکزیستانسیل) توجه می‌کنند ظاهر شده‌اند و زمینه و امکان ظهور و بازآفرینی نوعی شهروندی فعالانه را به وجود آورده‌اند. (مثل نهضت‌های هویت‌طلب، نهضت‌های قائل به اکتساب نوعی خودمختاری در اداره مناطق کشور، نهضت‌های طرفدار حفظ محیط‌زیست).

ظهور بحران در مفهوم دولت سراسری ملی که خصوصاً ناشی از بین‌المللی شدن امور اقتصادی است دو راه حل یا گذرگاه جلو چشم آدم می‌گذارد. یک راه فوقانی است که لازمه آن دادن انسجام و کارآئی و بازدهی به تصمیماتی است که در سطح فوق ملی و به صورت جزئی هدایت جریان جهانی کردن اقتصاد را به عهده دارد. راه دوم که تحتانی است بذل توجه خاص به تحرک و نیروی (دینامیسم) واحدهای کوچک و قدرتهای سیاسی محلی است. لازمه عملکرد این دو گرایش که مانع‌الجمع نیستند و با یکدیگر منافات ندارند این است که تقایص و کم و کسری موجود در دموکراسی امروز رفع شود.

در روزگار ما به موازات عرصه اقتصاد، چشم‌انداز سیاسی هم دچار تغییرات شدیدی شده است. در عرصه سیاست دست‌راستی‌ها می‌بینیم که «بلوک کشورهای سلطه‌طلب» ناگزیر شده‌اند از این که خرج خود را چه از مردم خود و چه از سایر ملل جدا کنند زیرا که سرمایه‌داری این ممالک دیگر نمی‌تواند روابط خود را با طبقات متوسط حفظ کند چرا که همین ممالک سلطه‌طلب صنایع خود را تکمیل و تجدید کرده در هزینه تولید تحولاتی پدید آورده و بحران عمومی موجود امر بین‌المللی کردن سرمایه را تسریع نموده است. در عین حال می‌بینیم در حالی که طبقات متوسط مردم سردرگم و در بیراهه گرفتار آمده‌اند قشرهای کم‌بضاعت هم از اقدامات سیاسی حکومت دست‌چپی‌ها که به تدریج منکر همه اصول اعتقادی خود شده‌اند دچار یاس و نومیدی گشته‌اند. مفهوم این قضایا این است که طبقات متوسط، احزاب دست‌راستی را نماینده خود نمی‌دانند و طبقات کم‌بضاعت احساس می‌کنند که احزاب دست‌چپی آنها را به امید خدا رها کرده و به آنها خیانت نموده‌اند.

علاوه بر همه این ملاحظات، امحاء نظامات و مراجع ارزشهای سنتی، زوال سیستم‌های بزرگ ایدئولوژیکی، قدر قدرتی سیستم کالا که هر چند قادر به تأمین وسایل معاش آدمیان هست اما

معنویت و معنای زندگی را به آنها نمی آموزد. این قضایا مسئله اساس معنوی حضور انسان در جهان و معنای حیات فردی و گروهی را دوباره مطرح می کند و این مسائل، زمانی مطرح می شود که نظام اقتصادی بیش از پیش کالا و خدمات تولید می کند. منتهی یا به یار گرفتن هر چه کمتر آدمها. و نتیجه این می شود که در اوضاع و احوالی که بی کاری زیاد است، اشتغال مردم موقت است، نگرانی هست، ناامنی هست، پر خاش جوئی و اکنشی و همه جور بی حوصله گی در میان مردم است. آنهایی که شغلی دارند از شغل خود محروم می شوند. همه این اوضاع و احوالی را که برشمردیم به یک بازسازی عمیق در زمینه روشهای تحقق دموکراسی نیاز دارد. این بازسازی فقط یک طریقه دارد و آن طریقه بازسازی و سوق دادن دموکراسی حقیقی در جهت تشریک یا شرکت دادن هر چه بیشتر مردم است در امور کشورداری.

اما دموکراسی تشریکی قبل از هر چیز یک دموکراسی مستقیم است و در جوامعی که بیش از پیش به «سردرگمی» دچار می شوند اولین مزیت دموکراسی تشریکی، از میان بزدن و سبراست کردن بیخ خوردگی هائی است که در اثر نظام وکالتی (نماینده گزینی) بوجود آمده است. ثانیاً دموکراسی تشریکی سبب می شود که انطباق قانون با اراده عمومی به طرز استوارتری صورت بگیرد و سرانجام آن که دموکراسی تشریکی یک نوع مشروعیتی را پایه ریزی می کند که بدون آن، قانونیت مبتنی بر نهاد و تشکیلات چیزی جز ظاهر سازی مطلق نخواهد بود.

آنچه نهادهای واسطه نامیده می شود (مثل احزاب، سندیکاها، فرقه های مذهبی، انجمن های فرهنگی، انجمن های علمی...) امروزه به حال بحران افتاده اند و دیگر نمی توانند نقش متعارف و سنتی خود را که همسان کردن و واسطه گیری میان تشکیلات مذکور است و شهروندان فعال تربیت کردن را بازی کند. علت این ناتوانی خصوصاً ظهور بوروکراسی (ولایت اهل دیوان) و تکنوکراسی (ولایت اهل فنون) است. علاوه بر این، احزاب هم اغلب دنبال یادگیری و مشتری جمع کردن هستند و نمی توانند انحصار نظارت بر قدرت سیاسی را تصدی کنند. امروزه دموکراسی تشریکی نمی تواند چیز دیگری باشد به جز یک دموکراسی متکی بر قاطبه مردم. (دموکراسی بنیادی)

هدف این دموکراسی بنیادی این نیست که بحث و مناظره را در تمام قشرهای جامعه عمومیت ببخشد، برعکس. این دموکراسی بنیادی باید روندهای تازه ای در امر اخذ تصمیم پیدا کند که منطبق با طبیعت خاص دموکراسی باشد و نیز از چشمه زلال سیاست تراویده باشد (یعنی دست پخت تکنوکرات ها و بوروکرات ها نباشد که به منویات و مکنونات مردم بی اعتنا هستند). علاوه بر همه این ملاحظات، دموکراسی یک نوع رودروئی و تعارض ساده میان «جامعه مدنی» و سیستم های بزرگ نهادی (دادگستری - ارتش - مقننه...) نیست. زیرا که نتیجه اش باز هم این می شود که عرصه سیاست به قدرتهای کهنه و زهوار دررفته تسلیم شود و «قلمرو خصوصی»

وسعت بیشتری پیدا کند. اصل قضیه مورد نظر ما خلاف مطلب مذکور است. غرض ما این است که شرایطی فراهم بیاوریم تا افراد از حالت فردیت خودخواهانه و تولیدکنندگی و مصرف‌کنندگی صرف درآیند و به درجه شهروندی اعتلا پیدا کنند و زمینه فراهم شود تا فضای عمومی و اجتماعی تازه‌ای به ظهور بپیوندد متشکل از شهروندان مسئول و نه از مجموعه افراد خودبین خودپسند خودخواه.

مبادرت به فراندوم، چه اختیاری و چه اجباری، چه ناشی از تصمیم دولت و چه ناشی از ابتکار مردم، یکی از صور متعدد دموکراسی است که شاید در خصوص دامنه و وسعت بُرد و نفوذ آن اغراق شده است. به هر حال یک بار دیگر هم تاکید کنیم در این که اصل سیاسی دموکراسی این نیست که اکثریت تصمیم بگیرد. اصل سیاسی دموکراسی این است که فقط مردم حق حاکمیت دارند. و این نکته به این معناست که عمل رای دادن فقط یک وسیله فنی است برای کسب نظر از مردم و پرسیدن عقیده آنها. دموکراسی یک اصل سیاسی است که نباید با ابزارهای مورد استفاده دموکراسی اشتباه گرفته شود و نیز دموکراسی را نباید با مفهوم حساب و عدد و کمیت محض و غیرذلک (یعنی برتری عددی آراء فلان کس) یکی شمرد. به عبارت دیگر وظیفه شهروند با مشارکت در انتخابات تمام نمی‌شود. کار شهروند این است که به همه وسایل متوسل بشود تا بتواند رضایت یا عدم رضایت و نظر منفی یا مثبت خود را اظهار کند.

بنابر آن چه گفته شد بهتر آن است که کلیه صور مشارکت شهروند در حیات اجتماعی و عمومی را که در واقع صور مسئولیت شخصی و خودمختاری انسان است بکاویم و آنها را کشف کنیم. زیرا که حیات اجتماعی و عمومی زندگی روزانه فرد فرد مردم را مشروط و ملتزم می‌کند. اما دموکراسی تشریحی فقط برده‌ساز ندارد. شاید و خصوصاً در احوالات فعلی یک برد اجتماعی هم دارد. واقع این است که فقط این نوع دموکراسی می‌تواند بافت جامعه را که تمایلات فردگرایانه تار و پود آن را پاره پاره کرده و پدیدۀ نوظهور فرقه‌بازی و طایفه‌سازی و نحله‌گرایی (رایج در ممالک غربی) می‌خواهد آن پارگی‌ها را در حد مقدور رفو کند و مرمت نماید. دموکراسی تشریحی روح اجتماعی را دوباره در مردم می‌دمد. فکر تاسیس جماعت و جمعیت و بنگاه خیریه و انجمن تعاونی و معاضدت همسایگان (الجارثم‌الدار) و همبستگی مردم محله و کارگران کارگاه و کارخانه را دوباره رواج می‌بخشد.

این گونه فلسفه تشریحی دموکراسی مخالفت تام دارد با آن بی‌حسی سیاسی و بی‌اعتنایی که فلسفه لیبرال میان مردم ترویج می‌کند و مآلاً منتهی می‌شود به حکومت کارگزاران و کارشناسان و اصحاب فنون. چنان که می‌بینیم این نوع دموکراسی کمتر به صورت ظاهر حکومت تکیه می‌کند و بیشتر بر مشارکت مردم در حیات عمومی تاکید می‌ورزد به طوری که حداکثر دموکراسی با حداکثر

مشارکت مردم مترادف می‌گردد. پس می‌بینیم که این لفظ مشارکت، مفهوم کلیدی حکومت دموکراتیک به شمار می‌آید. مشارکت به معنای شرکت کردن است و شرکت کردن یعنی خود را به مثابه جزئی از یک کل احساس کردن و تصدی کردن نقش فعالانه‌ای که از این تعلقات منتج می‌گردد. رنه کاپیتان فرانسیوی (اقتصاددان نامدار) می‌گفت: «مشارکت عبارت است از اقدام انفرادی یک شهروند به عنوان عضوی از جماعت مردم».

این جاست که می‌بینیم تا چه حد امر شهروندی با امر تعلق به جماعت و توده مردم ربط وثیق دارد. مشارکت فرد این تعلقات را در عین حال، هم تصویب میکند و هم مُنتجِجه و برآیند آن است. شعار جمهوری فرانسه را همه می‌شناسند: آزادی - برابری - برادری.

دموکراسی‌های لیبرال بر آزادی تاکید کرده‌اند. دموکراسی‌های توده‌ای به مفهوم برابری اهمیت خاصی داده‌اند. دموکراسی تشریکی که به مفهوم شهروندی علاوه افراد و حاکمیت مردم اعتقاد دارد می‌تواند به درست‌ترین و جهی مصداق برادری میان اعضای یک جامعه مدنی باشد.

کلیک منتشر کرد:

### یادگارنامه

#### استاد دکتر غلامحسین یوسفی

سالشمار زندگی استاد دکتر غلامحسین یوسفی - فهرست آثار: دکتر یوسفی - نمونه‌هایی از نثر، ترجمه از عربی و انگلیسی به قلم دکتر یوسفی. همراه با مقالاتی از: سید محمدعلی جمالزاده: مقام اخلاقی و علمی غلامحسین یوسفی / ایرج افشار: یادآوری مقام علمی و فرهنگی دکتر یوسفی / محمدرضا شفیع‌کدکنی: نامه به پاریس / بهاء‌الدین خرمشاهی: فرزانه‌ای سعدی خصال / سیدابوالقاسم انجوی شیرازی: مقام انسانی و فضل دکتر یوسفی / سیدجعفر شهیدی: حاشیه‌ای بر بیتی از بوستان و گلستان / علی فاضل: دریا در کوزه؟ / احمد احمدی بیرجندی: انسان دوستی در اسلام / سعید حمیدیان: حسن، روزافزون بوستان / محمدجعفر یاحقی: درباره داستان من و شعر / حشمت مؤید: کاغذ زر / محمد روشن: درباره نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی محفوظ در فلورانس / کریم امامی: ترجمه‌ناپذیرها و ترجمه‌پذیرها و راه آینده / جلال خالقی مطلق: تطهیر معنوی با آب در شاهنامه / جلال ستاری: گاستون باشلار و روانکاوی نیچه / رحمان عقیفی: بهمن‌نامه حماسه‌ای از دوران کهن و مقالات دیگر ...